

از من خواسته شده تا در مطلبی کوتاه به مناسبت انتشار اولین شماره، در باب این نشریه، چرایی تاسیس آن و اندیشه حاکم بر آن توضیحاتی بدهم. حقیقت این است که من نوشتن این مطلب را تا حد ممکن به تاخیر انداختم تا جاییکه در حین نوشتن این سطور تنها چند ساعت تا ضرب الاجل تحویل مطلب فرصت دارم. پیش از آغاز نوشتن، داشتم به همین مساله فکر می کردم که چرا چنین میلی به تعویق انداختن در نوشتن این مطلب داشتم. به نظر می رسد وضعیت اقتصادی، سیاسی، موقعیت خاص بین المللی، سرکوب گسترده و ... همه و همه چنان به واقعیت حیات ما صورتی دهشتناک داده اند که همه ما میلی به سرکوب این واقعیت و فراموش کردن دهشتناکی آن داریم. یافتن راه حل برون رفت از وضعیت فعلی چنان بغرنج شده است که همه ما آگاهانه یا ناآگاهانه پاک کردن صورت سوال را بر یافتن پاسخی درخور ترجیح می دهیم و گویی نوعی روان پریشی جمعی به شکل فرورفتن در خود بر همه مان عارض شده و ارتباطمان با واقعیت را مخدوش کرده است. اینکه هر فعال سیاسی، دانشجویی یا مدنی در سالهای اخیر لیستی از پروژه‌های ناتمام، شکست خورده یا بی سرانجام را دارد خود گواهی بر صحت ادعای فوق است. در روزهای کنونی اندیشیدن، نوشتن یا عمل کردن در باب سیاست و در بحران فرورفتن سخت است. تمیز حق از ناحق هر روز دشوارتر می شود و سره با ناسره بیشتر اختلاط می یابد. گویی خیرترین نیت ها هم در راه تحقق، جز در غلطیدن به شر چاره ای ندارند. البته بگذریم از آنها که نیت شر دارند و آگاهانه مزدبگیر شر هستند. شاید یکی از متاخرترین این اعمال کنش دختران خیابان انقلاب بود. کنشی مدنی و در عین حال به غایت سیاسی. اما دیدیم که چگونه بعضی از دختران انقلاب خود به تریبون مرتجعین سلطنت طلب بدل شدند و دست کم توسط آنها به مثابه بخشی از این حرکت، چگونه کنش رهایی بخش دختران خیابان انقلاب به ضد خودش بدل شد. با توجه به انسداد سیاسی پیش آمده تجویز عمل سیاسی رهایی بخش بیش از پیش دشوار گردیده و مزدبگیران از هر دو طرف تلاش دارند تا ملت ما را دوباره در دام دوگانه تاریخی همه ملل خاورمیانه یعنی انتخاب ناگزیر میان استبداد و استعمار قرار دهند. تبیین عوامل شکل گیری چنین انسدادی و تعیین عوامل برساننده این وضعیت کاری دشوار است که از حوصله این مطلب خارج است. امیدوارم در شماره های بعد فرصتی فراهم شود تا به این موضوع نیز به نحو مبسوط تری بپردازیم. در چنین

شرایطی ما، برخی دانشجویان دانشگاه‌های کشور بر آن شدیم تا با انتشار نشریه‌ای تلاش کنیم امکانی برای گفتگو و تبادل نظر پیرامون وضعیت فعلی و راه‌های برون رفت از انسداد کنونی باز کنیم. طبیعتاً بر اساس مقدمه مفصل ذکر شده ما ادعا نداریم که حقیقت را در کف خود داریم. بلکه تلاش داریم تا با درانداختن بحثی انتقادی در فضای دانشگاه زمینه را برای جستجوی امکان‌ها فراهم کنیم. از این رو "انکار" دال واحدی است برای جمع متکثر و سیالی که شاید نتوان به سادگی هویتی متعین بر آن حمل کرد. اما در عین حال خوب می‌دانیم راهکار مشروع راهکاری است که بنا ندارد شری را بر شر دیگر ارجح کند، نه به بهانه دیکتاتوری در دامن سرمایه داری منحط جهانی می‌افتد و نه به بهانه مبارزه با سرمایه داری، دیکتاتوری را با اسم رمزهایی چون محور مقاومت مشروع می‌کند. البته به فراخور توسعه نشریه و انتشار شماره‌های بیشتر قطعاً هر چه بیشتر هویت نشریه از دل تعامل و رفت و برگشت از طرفی میان خود اعضا و از طرف دیگر میان اعضا و مخاطبین متعین تر می‌شود. شاید یکی از وجوه اشتراک میان اعضای این نشریه، نگاه تاریخی به پدیدارها و تاکید بر ضرورت نگاه تاریخمند در تبیین امور انسانی باشد. به همین دلیل تصمیم گرفتیم تا جنبش‌های اجتماعی و ضرورت نگاه تاریخمند به آنها را به مساله شماره اول انکار تبدیل کنیم تا از خلال بحث درباره آنها هر چه بیشتر مواضع ما آشکار شود و در این بین طبیعتاً جنبش سبز و دی ماه 96 به دلیل قرابت زمانی به اکتونیت ما اهمیت بیشتری دارند. از این رو در این شماره تلاش ما اینست که با مطالعه جنبش سبز در بستر تاریخی و استمراریت تاریخی جنبش‌های کلان تر مردمی ایران از مشروطه تا کنون مواضع خود را روشن کنیم. به نظر می‌آید پیچیدگی وضعیت و روان پریشی جمعی، ارتباط ما را با تاریخمان مختل کرده است و برای تجویز هر راهکار پیشرویی باید به نحوی پیشین ابتدا نسبت خود را با تاریخ مشخص کنیم چرا که چشم انداز درست رو به سوی آینده تنها به میانجی بازخوانی درست گذشته ممکن می‌شود. اگر جنبش سبز را به میانجی عقلانیت ابزاری بسنجیم شاید بتوان گفت از لحاظ عینی جنبش سبز شکست خورده است. و بر در بحث از انواع عقلانیت، عقل ابزاری را آن عقلی می‌داند که وظیفه اش هماهنگی میان هدف و وسیله است. عقل ابزاری کاری با اهداف و شیوه تعیین آنها ندارد بلکه تنها در پی بررسی چگونگی انتخاب بهترین وسیله برای دست یابی به هدفی از پیش تعیین شده است. در نگاهی معطوف به عقلانیت ابزاری، جنبش‌ها هم ابزاری برای تحقق برخی مطالبات و خواست‌های مشخص هستند و بسته به میزان

موفقیتشان در دست یابی به اهداف مدنظر قضاوت می شوند. در این نگاه می توان با صراحت گفت جنبش سبز در تحقق بخشیدن به اکثر مطالباتش شکست خورده است و نتوانسته ما به ازای عینی آنها را پدید آورد. همانطور که هنوز آرمانهای انقلاب 57 یا انقلاب مشروطه عموماً محقق نشده اند. اما جنبش سبز را می توان در ترازوی دیگر و به واسطه نوع دیگری از مواجهه نیز فهم کرد. در پس این سرکوب، جنبش سبز هنوز به مثابه لحظه حضور، به مثابه یک آن تاریخی تسخیر خیابان توسط مردم، در آگاهی تاریخی ما ایرانیان حیات دارد. در این نوع نگاه جنبش ها دیگر نه صرفاً مبتنی بر میزان موفقیت در برآوردن مطالبات عینی یک دوره تاریخی بلکه بر اساس نفس مداخله گری مردم در سیاست مورد قضاوت قرار می گیرند. آنچه در اینجا اهمیت دارد نفس همین حضور مردم به مثابه یک کل است و این لحظه دقیقاً لحظه خلق سیاست در معنای رانسیری آن است. رانسیر در بحث از انواع سیاست میان دو نوع سیاست تمایزگذاری می کند. سیاست در معنایی منفعل آن که به معنای نوعی انتظامی گری است و سیاست به معنای مدرن که در آن رسیدن به برابری نه هدفی در دوردست بلکه امری از پیش موجود است. شاید بتوان این دوگانگی را در تحولات معنایی خود کلمه سیاست در زبان فارسی هم ردیابی کرد. سیاست در معنای سنتی آن دقیقاً به معنای حکومت ارباب بر رعیت همراه با نوعی قوه قهریه و سرکوب است، به عبارت دیگر نوعی مدیریت و تدبیر امور مبتنی بر قدرت در حالیکه در معنای مدرن سیاست نوعی برابری و حقوق مشخص پیش فرض قرار گرفته شده است. اولی دائماً حدی از سرکوب را می پذیرد در حالی که دومی رهایی را درخود از پیش دارد. از این منظر آنچه در جنبش سبز واجد اهمیت است نفس خلق سیاست و حضور مردم به مثابه یک کل است و این وجهی است که جنبش سبز را فارغ از شکست یا پیروزی عینی در استمراریت تاریخی با مشروطه، نهضت ملی شدن نفت و انقلاب 57 قرار می دهد و به عبارتی در درون خود رستگار کننده آنها هم هست. این دوگانه را حتی می توان در وجهی سمبلیک در دوره های تاریخی خاص خودمان نیز پیگیری کنیم. برای مثال می توان مصدق و قوام را در زمان پهلوی نماد همین دو نگاه به سیاست دانست یا در دهه هفتاد خاتمی و هاشمی را در دو سوی همین نوع نگاه قرار داد. اما اگر خاتمی دهه 70 نگاهی رو به مردم داشت، در دهه نود او هر چه بیشتر علاقه دارد به نحوی آبرونیک بر جای هاشمی دهه هفتاد بنشیند و خودش به نمادی از سیاست ورزی معطوف به قدرت بدل شده است و شاید این هم طنز تاریخ است که در دهه نود باید بپذیریم این دوگانه، یعنی دوگانه سیاست

دولت محور و سیاست مردمی در جریان اصلاح طلبان باید در دوگانه خاتمی و موسوی تعریف شود. شاید همین زنده بودن جنبش سبز به مثابه نوعی آگاهی تاریخی و میل به حضور سیاسی در خیابان است که تمایل همه مدیران سیاسی و کارگزاران سیاست از اصولگرا تا اصلاح طلب را در سرکوب آن و بدل کردن آن به خاطره ای قدیمی برانگیخته است. در کنار سرکوب دائمی جنبش سبز از ابتدا، نکته عجیب آن جایی آشکار می شود که طیف کثیری از اصلاح طلبان هم آگاهانه یا ناآگاهانه در همدستی نهان با حاکمیت در تلاشند تا جنبش سبز را از محتوای سیاسی اش تهی کنند. نظریه پردازان تئوری توبه در میان اصلاح طلبان در سالهای گذشته تلاش کرده اند جنبش سبز را به مثابه امری فراموش شده و تاریخ گذشته، تنها مطلوب برای رای آوری طرح کنند تا شاید از این طریق راه خود را به قدرت مجددا باز کنند. همین افرادند که از رهبران مقاوم جنبش سبز، سیمای سه پیر آزاده در حصر را ساخته اند و دائما تلاش دارند ماهیت مبارزاتی و مقاومت آنها را قلب کنند. حقیقت این است که بخش کثیری از اصلاح طلبان بواسطه ی تلاش برای خالی کردن جنبش سبز از محتوای سیاسی اش یکی از دو لبه قیچی سرکوب - به معنای تلاش برای فراموش کردن - جنبش سبز هستند. عجیب تر آنکه در این فضا تعداد زیادی از روشنفکران چپ هم که عموما داعیه مردم دارند با زدن برچسب جنبش خرده بورژوازی، به نحوی تقلیلگرایانه حساب خود را با جنبش سبز صاف می کنند.

اما در عین حال جنبش سبز همچون هر امر سرکوب شده ای دائما در حال بازگشت است. جنبش سبز برای همه نیروهای سیاسی یه سان آن امر واقع دهشتناکی است که به هر بهانه ای باز از پس سرکوب ها خود را آشکار می کند و معادلات کلان را بر هم می زند. جنبش سبز همان میل برانگیزاننده به حضور در خیابان و شورش علیه تبعیض هاست که باید تلاش کنیم آن را به مثابه دال دائما در حال تکوین سیاست مردمی گسترش دهیم. تحقق مطالبات امروز و نیفتادن در دام دوگانه استعمار/ استبداد در گرو پیوند زدن مطالبات امروزی با شیوه اعتراض جنبش سبزی است بدین طریق می توانیم پیوندی میان مطالبات امروز و تاریخمان برقرار کنیم. سیاست مردمی همان امکانی است که بر فراز گسست هایی چون مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب 57، جنبش سبز و دی ماه پیوستاری حاکم کند.